

باقی همه فانی اند  
و فانی باقی است\*نیوشا طبیبی گیلانی  
روزنامه‌نگار

روزهایی که می‌گذرند، برای اهل فرهنگ، چندان خوش و گوار نیستند. یک‌طرف، به‌هزار پهانه‌خانه‌اندیشمندان علوم انسانی را تسخیر می‌کنند و نامش را به تیشه ظلم و زور می‌زدایند و در طرف دیگر، کاسبان فرهنگی و سرمایه‌گذاران «تاک‌شو»های رنگارنگ و اینفلوئنسرها با تمام قوا مشغول تولید محتوای مبتذل و پست و شبهه‌آگاهی‌هایی از جنس «جالب است که بدانید...» هستند. در این اوضاع، حتی وصف وضعیت جهان فرهنگی ایرانی چندان ساده نیست. تقارن از دست‌دادن شخصیتی مانند استاد کامران فانی، با بلندی گرفتن اقبال ظاهری «تاک‌شو»ها، برای من تداعی‌کننده معانی بسیاری است. استاد کامران فانی، عمری را در عرصه فرهنگ به تلاش، کوشش و نمردهی گذراند. او کتاب‌شناس، مترجم، ویراستار و پژوهشگر بود، اما هیچ‌کدام از این عناوین، او را به تمامی وصف نمی‌کند. باید گفت که فانی بیش از هر چیز، «اهل متن» بود: اهل دقت، وسواس علمی و احترام به دانشی که بی‌سروصدا منتقل می‌شود. در زمانی که بسیاری به دنبال اخذ نتیجه فوری، تیتیر در خشان و دیده‌شدن سریع هستند، او به سنت اندیشه‌ورزی، تأمل، کار مداوم، خاموش و پیگیر باور داشت. با اینکه اهل متن بود اما نیاز نمی‌دید که از خود اثری مکتوب و تألیفی به‌جا گذارد. گفته بود: «آن قدر کتاب برای خواندن دارم که وقت کتاب‌نوشتن پیدا نمی‌کنم...» این را بگذارد پیش وضعیت ناساز امروز ما. میراث مهم فانی-به‌زعم من- شیوه زیست او در جهان فرهنگی ایران است. شیوه‌ای که بر پایه فروتنی، دقت و اخلاق حرفه‌ای استوار بود. در دوره‌ای که بسیاری خود را صاحب‌نظر می‌دانند بی‌آنکه حتی یک‌بار به عمق متنی فرو رفته باشند، فانی نمونه کسی بود که سال‌ها خواند، سنجید و به کار بست. نکته‌ای که در شرح و وصف شخصیت او به‌دفعات ذکر شده، جامع‌الاطراف بودن فانی و احاطه کامل و گاه اعجاب‌انگیز او بر امور مختلف بود. این را هم بگذارید در مقابل آنچه امروز می‌بینیم، افرادی به مدد «الگوریتم‌های شبکه» یا تکرر شرکت در «تاک‌شو»های وطنی مر جعیت پیدا می‌کنند، بی‌آنکه در زندگی مطالعه‌ای عمیق و تأملی دقیق کرده باشند، جلوی دوربین تاک‌شوهای می‌نشینند. کارشان هم در اثر آن تکرر و به اعتبار دوربین چنان بالا می‌گیرد که حتی اگر هزار اراجیف سرهم کنند، درباره سابقه تحصیلی خود دروغ بگویند یا شاعر فلان شاعر معاصر را به‌جای مولانا هم جا بزنند، بازهم از اعتبار و مرجعیت‌شان کم نمی‌شود. البته که این‌ها کورسوهای گذرایی هستند که نه تاریخ آنها را به یاد خواهد آورد و نه نقشی در بر ساختن فرهنگ ملی ایران دارند. کامران فانی‌ها هستند که نشسته در کنجی، سخت به کار خویش مشغول هستند و دل در گرو فرهنگ و دانش دارند و برای آگاهی و آگاه‌سازی می‌کوشند: بی‌آنکه سودای اشهر، کسب درآمد و «ترند و وایرال‌اشدن» داشته باشند. رسم است که پس از مرگ بزرگی چون او، دوستان و همکاران و دوست‌دارانش می‌نویسند و می‌گویند که حیف از وجود چنین شخصیتی که مردم از شناسایی او وام‌اندند و او از دست رفت. باید در مورد افرادی چون استاد کامران فانی چنین گفت که آنها وقتی برای مشهور شدن نداشتند که مردم آنها را بشناسند. آنها به‌خوبی می‌دانند که عمر کوتاه است و کار نکرده، بسیار. آنها به اعتبار دوربین و الگوریتم مشهور نمی‌شوند. دانش اندوخته‌اند و می‌اندوزند، تأمل کرده‌اند و می‌کنند و برون‌داد این تأملات و اندوختن‌ها، کارهای بزرگ و ماندنی و ماندگاری است که تا فرهنگ ایرانی پابر جاست، باقی خواهد ماند. فرهنگ ملی ایران طی قرن‌ها به سعی و تلاش زنان و مردانی چنین، در دهره گرد آمده تا به‌منابه کوهی زین سر برکشیده و جاودان شده است. دانه‌دانه‌شن‌های این کوه عظیم را توانایانی چون کامران فانی گردهم آورده و خود به اعتبار آن بنای عظیمی که ساخته‌اند و در برپاداشتن‌اش نقش داشته‌اند، حیاتی ابدی پیدا کرده‌اند. ما چنان در قوانین نامگون سرمایه‌داری، تبلیغ، جهان‌شبهه‌های اجتماعی و زرق‌وبرق جل‌شدن‌ایم که دیگر کندی طبیعی اندوختن دانش و تجربه را بر نمی‌تابیم، تأمل و تعمق از جهان مارخ‌ت‌برسته، ترجیح می‌دهیم به‌جای خواندن، گوش به اراجیف جوانی لوده بدهیم که سواد ندارد، ولی پر از ادعا و غرور است و از سر چهل و بی فرهنگی چندان جسارت دارد که روی‌روی دوربین بنشیند و مطالبی کزو مژ را به‌نام خرد، آگاهی و دانش به خود مخاطب بدهد. اما دوره امثال کامران فانی هرگز به‌سر نخواهد آمد، آنها هستند که می‌مانند و جزئی از فرهنگ تابنده و جاویدان ایرانی خواهند شد.

**\*از رباعی استاد بهاء‌الدین خر مشاهی در وصف استاد کامران فانی**

۱۶ ساعت

24 HOURS

hammihanmedia@gmail.com  
@Hammihanonline

• صاحب امتیاز و مدیرمسئول: غلامحسین کریا سچی  
• مشاوران: عباس عیدی و احمد زیدآبادی  
• سردبیر: محمد جواد روح • معاون سردبیر: مهرداد خدیو • دبیر آنلاین: شبنم رحمتی  
• دبیران گروه‌ها: فرزانه طهرانی (اقتصاد) • آرمین منتظری (دیپلماسی و بین‌الملل)  
• علی ورامینی (رسانه و فرهنگ) • سمیه متقی (سیاست) • الناز محمدی (جامعه) • آرش خاموشی (عکس)  
• مدیر اداری و آگهی‌ها: شاهرخ حیدری  
• مدیر هنری: مهدی قربانی تبار  
• هادی حیدری (طرح و کاریکاتور) • حروفچینی و ویراستاری: شهرام هادی

• تلفن روابط عمومی: ۸۸۷۴۹۳۰۰ • تحریریه: ۸۸۷۳۰۲۹۱ • آگهی‌ها: ۸۸۷۳۵۲۰۷ • نشانی: خیابان شهید بهشتی، خیابان پاکستان، کوچه دوازدهم، پلاک ۱۸  
• لیتوگرافی و چاپ: هم‌میهن • تلفن چاپخانه: ۰۲۱۴۶۸۲۱۱۱۴ • توزیع: نشر گستر امروز نوین • تلفن: ۰۲۱-۶۱۹۳۳۰۰۰

نگاه  
اندیشمند

## از مرگ مؤلف تا حیات میهن

نگاهی به کارنامه عبدالکریم سروش در ۸ سالگی

یاسر میردامادی  
پژوهشگر دین و فلسفه

با نگاهی به کارنامه‌ی فکری عبدالکریم سروش، در یک کلام می‌توان گفت که حیات فکری او پیامدهای زیروزیرکننده‌ای برای فکر دینی ایرانی داشته است. در این‌میلان بی‌گمان باید انگشت‌تأکید بر نظریه‌ی «قبض و بسط» تئوریک شریعت نهاد.

## انقلاب در انقلاب

گرچه قبض و بسط شاید امروزه برای بسیاری بدیهی به‌نظر آید، اما همین بدیهی‌شدگی احتمالاً یکی از نشانه‌های موفقیت آن است. قبض و بسط در زمانه‌ی شکل‌گیری اش هم البته بدیهی بود، ولی نه بدیهی الصق که بدیهی‌البطان. سیر تحول فکر ایرانی چنان تند شده که چهار دهه پیش مثل چهار سده پیش به‌نظر می‌رسد. سیر تند تحولات اما نباید موجب شود که فراموش کنیم این رأی در چه بستری شکل گرفت. در اواخر دهه‌ی ۶۰ خورشیدی (اواخر دهه‌ی ۸۰ میلادی) که قبض و بسط پا به عرصه‌ی عمومی گذاشت، فضای فکری ایران آنکده از «یقین انقلابی» بود. در چنین حال‌وهوایی نعتن‌ها حاکمان که حتی جوّ عمومی گمان می‌کرد که «حقیقت عربان دینی» را در آغوش دارد. در چنین فضایی سخن‌گفتن از سیالیت فهم دینی و وابستگی خویشی متن مقدس به معارف بشری، نه‌نظریه‌پردازی صرف که کاری در حدّ «انقلاب در انقلاب» بود. نظریه‌ی سستنی فهم دینی همواره محوریت را در فهم، به متن مقدس و نهایتاً مفسران رسمی و انحصاری‌اش می‌دهد. اما سروش با طرح این ایده که فهم متن دینی، امری بشری و تابع متغیرهای بیرون از متن است نتیجه گرفت که فهم متن دینی همواره وابسته به زمینه و زمانه است. خروجی این فهم آگاهی (هرمنوتیک) آن بود که فهم متن دینی، نه در انحصار فهم مفسران رسمی بلکه سرمایه‌ای همگانی و ملّک طلق همه است. این یعنی هیچ‌کس نمی‌تواند مدعی مالکیت انحصاری فهم متن دینی شود و جامعه را با اجبار به‌سمت فهم خود بکشد، بلکه همه‌ی مفسران باید در فرآیند فهم جمعی از متن دینی مشارکت مدنی کنند. این نظریه، محوریت را در فهم متن دینی به عقل جمعی و عقلانیت زمانه می‌داد، نه به طبقه‌ی مفسران رسمی یا فهم گذشتگان.

قبض و بسط، گرچه در صورت‌بندی خود نظریه‌ای انتزاعی و پر از جزئیات فئی معرفت‌شناختی بود، پیامد آن دموکراتیزه کردن فهم دینی بود. درست به‌همین دلیل بود که مفسران رسمی انقلابی و صاحبان قدرت دین‌مالی‌شد‌ه‌ی انحصاری، چنین نظریه‌ای را خوش نیافتند؛ زیرا انحصار آن‌ها بر تفسیر متن دینی را می‌شکست و پای فهم عرفی و معارف جدید را به حریم قُرُق‌شده‌ی تفسیر متن دینی باز می‌کرد. البته در این میان برخی منتقدان هم بودند که از دیگری درآمدند و مدعی شدند که قبض و بسط صرفاً ترجمه‌ی آرای غربی و تکرار مباحث معرفت‌شناختی مدرن است و نکته‌ی بدیهی ندارد. این داوری اما به‌نظرم خطاست و سیر تطبیقی تحولات معرفت‌شناختی را نادیده می‌گیرد. اگر به اواخر دهه‌ی ۸۰ میلادی بازگردیم، یعنی زمانی که سروش قبض و بسط را به فارسی در ایران مطرح کرد، می‌بینیم که هنوز چرخش جامعه‌شناختی در معرفت‌شناسی تحلیلی غربی رخ نداده بود. دعوی محوری در معرفت‌شناسی تحلیلی آن زمان هنوز بر سر این بود که معرفت، باور صادق موجه است یا نه. وضعیت معرفت‌شناسی دین هم در سنت تحلیلی بهتر نبود. آن‌موقع دعوی اصلی بر سر مینا‌گروی کلاسیک در مقابل معرفت‌شناسی اصلاح‌شده بود؛ یعنی بحث‌هایی که از محوریت جامعه‌شناسی در شکل‌گیری، حفظ و بسط معرفت اساساً خالی بود. بر این اساس، می‌توان ادعا کرد که سروش در زمانی دست به چرخش جامعه‌شناختی در معرفت‌شناسی زد که این چرخش هنوز در معرفت‌شناسی تحلیلی غربی رخ نداده بود. متأسفانه ترجمه‌شدن قبض و بسط به انگلیسی موجب شده که تقدیم زمانی قبض و بسط در چرخش جامعه‌شناختی، در جهان انگلیسی‌زبان به‌هیچ‌عنوان دیده نشود و فکر ایرانی گاهی با برچسب «دنبال‌کننده‌ی فکر غربی» تصویر شود. این در حالی است که در قبض و بسط، ما با فکری بومی و پیش‌رو مواجه‌ایم، نه واگویی غیر خلاقانه‌ی فکر غربی.

• صاحب امتیاز و مدیرمسئول: غلامحسین کریا سچی  
• مشاوران: عباس عیدی و احمد زیدآبادی  
• سردبیر: محمد جواد روح • معاون سردبیر: مهرداد خدیو • دبیر آنلاین: شبنم رحمتی  
• دبیران گروه‌ها: فرزانه طهرانی (اقتصاد) • آرمین منتظری (دیپلماسی و بین‌الملل)  
• علی ورامینی (رسانه و فرهنگ) • سمیه متقی (سیاست) • الناز محمدی (جامعه) • آرش خاموشی (عکس)  
• مدیر اداری و آگهی‌ها: شاهرخ حیدری  
• مدیر هنری: مهدی قربانی تبار  
• هادی حیدری (طرح و کاریکاتور) • حروفچینی و ویراستاری: شهرام هادی

• تلفن روابط عمومی: ۸۸۷۴۹۳۰۰ • تحریریه: ۸۸۷۳۰۲۹۱ • آگهی‌ها: ۸۸۷۳۵۲۰۷ • نشانی: خیابان شهید بهشتی، خیابان پاکستان، کوچه دوازدهم، پلاک ۱۸  
• لیتوگرافی و چاپ: هم‌میهن • تلفن چاپخانه: ۰۲۱۴۶۸۲۱۱۱۴ • توزیع: نشر گستر امروز نوین • تلفن: ۰۲۱-۶۱۹۳۳۰۰۰

## نگاه سیاستمدار

## گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش

سعید حجاریان  
نویسنده و فعال سیاسی

گمانم حدود دو سال پیش بود که از طریق پلتفرم روم، برای طرح بحث درباره یک مقاله، به جلسه‌ای دعوت شدم. در جریان همان گفت‌وگوها، یکی از حاضران یادآور شد که آن‌روز سالروز تولد دکتر سروش است. دکتر سروش توضیح دادند و به تاریخ تولد قمری خود ارجاع دادند و من- به‌مطایبه- گفتم: «العجب! العجب، بین الجمادی و رجب». این روایت، دلالت آخرالزمانی خود را داشت که حضار از آن گذشتند.

باری، اوقات‌مان خوش‌شد. زیرا از زمانی که ایشان به خارج از کشور عزیمت کرده بودند، جز در یک مورد، توفیق دیدار دست نداده بود. شاید نباشد به همان دیدار نیز اشاره کنم.

زمانی که بعد از ترور در مرکز ملی بازتوانی واشنگتن بستی بودم، منزلی بیرون اجاره کرده بودم. در یکی از آن روزها، دکتر سروش همراه دوستان نیویورکی و بوستونی، به عیادت من آمدند. سفری سریع‌السیر و هوایی. در زمان حضور ایشان به تعبیری کپسول‌وار، از هر دری سخن گفتیم و خاصه دکتر سروش از تغییرات و روندهای حوزه مطالعاتی خودش گفت و به‌قول حافظ: «بدین قصه دراز کردیم». البته دکتر سروش به حال بیمار تحت مداوا توجه داشت و از فرصت‌ها برای تلطیف فضا استفاده می‌کرد. در آن سفر، پرستاری از «بیمارستان سینا» مرا همراهی می‌کرد به‌نام آقای قلندر. دکتر در میانه‌بحث‌ها تا نام‌اش را شنید، مصرع‌ای از حافظ خواند: «قلندران حقیقت به‌نیم‌چون‌خرد» و به‌پرستار گفت، این وصف حال توست، تو قلندر حقیقت شدی و پرستاری تو از سعید از صدها اطلس پوش باارزش‌تر است.

گریزی به حوزه فکر و نظر بزنم و با آشنایی‌ام با دکتر سروش از این زاویه اشاره کنم. آشنایی من با ایشان به انتشار دو کتاب «نهاد ناآرام جهان» و «تضاد دیالکتیکی» بازمی‌گردد. مسائلی در این دو کتاب طرح شده بود که به هر تقدیر در پی موازنه قوای فکری موجود دغدغه جامعه مسلمان آن دوران بود. این دغدغه‌ها بعدها دچار پوست‌اندازی شد، اما هسته اصلی آن از بین نرفت. چه در سنگتار مسجد میرزا عیسی خان وزیر و مسجد اقدسیه و چه در نشریاتی که آمدند و نماندند. در میان این نشریات «کیان» جایگاهی ممتاز داشت. به گمانم آن نشریه از نوعی روش تحقیق خاص بهره می‌برد که در جلسات آن متولد می‌شد، به این نحو که دکتر سروش قبلاً مطالبی را که می‌خواست در نشریه منتشر کند، در اختیار جمع می‌گذاشت و دوستان آن را نقد می‌کردند و ایشان نقدها را پاسخ می‌داد تا نوشته صیقل بخورد و بعد در صفحات نشریه منتشر شود. نقض و ابرام در آن جلسات زیاد بود اما گفت‌وگو پرابر جامی ماند. اما در برخی مقالات دو طرف نمی‌توانستند یکدیگر را قانع کنند، بنابراین نوبت به نقد علنی می‌رسید.

به مواردی اشاره می‌کنم؛ اولین آن‌ها، استفاده کاربردی از دین بود که دکتر سروش مخالف آن بود. گویی برای او دیدن‌ارای جوهری بود که نباید با هر چیزی ترکیب‌شود. به‌عبارتی ایشان معتقد بود که ایدئولوژی، برداشتی گزینشی از دین است که به‌منظور خاصی استفاده می‌شود. حال آنکه نمی‌توان دریای دین را در حوزه ایدئولوژی ریخت. من اما در مقابل اعتقاد داشتم که هر قرائتی از دین، لاجرم چارچوب‌مندی خاصی از آن به‌دست می‌دهد و ایدئولوژی راهی است میان سنت و تجدد؛ یعنی نمی‌توان از سنت به‌تجد پرید بی‌آنکه از معبر ایدئولوژی گذشت. دومین آن‌ها، درباره عقلانیت حداقلی و عقلانیت حداکثری بود. در جلسه‌سفره میان دکتر سروش، دکتر نراقی و من، بحثی درگرفت. دکتر سروش طرفدار عقلانیت حداقلی بود و دکتر نراقی، عقلانیت حداکثری را نمایندگی می‌کرد و من طرفدار مفهوم جدیدی بودم به‌نام «عقلانیت». بنا شد دکتر نراقی مجموعه‌ای از این درگیری‌های فکری را در مقاله منتشر کند، اما ایده من دست‌وپا شکسته منتشر شد. به‌تدریج دیدم که دکتر سروش به مفهوم عقلانیت گرائیده و خصوصاً تأکید کرده که در امور انشایی مانند اخلاق و قانون تنها راه، رجوع به عرف عقلا است و نمی‌توان صرفاً از عقل محض بهره گرفت. سومین آن‌ها، مربوط می‌شود به کشودگی فضای نقد در نشریه کیان. من در دو نوبت، با نام مستعار، دو مقاله دکتر سروش را نقد کردم و میان ما گفت‌وگوی قلمی درگرفت. بی‌حذف و بی‌جدل. در همان فضا، یکی از اعضای جوان و

برقبل‌وقال شورای عالی انقلاب فرهنگی، نقدی بر دکتر سروش نوشت و زمانی که با پاسخ نشریه‌ی منی بر تلخیص نوشته مواجه شد، با‌سوءاستفاده از قدرت، از انتشار کتاب «مدار و مدیریت» جلوگیری کرد. انتشار کتاب در دوره وزارت آقای میرسلیم، منوط شد به چاپ نقد ایشان در انتهای کتاب؛ که البته فوت ریز آن نقد نشانه‌ای است از تحمیل جوابیه به انتشارات (صراط).

دکتر سروش به چند شخصیت علاقمند بود؛ نصر حامد ابوزید، محمد آرکون، شاه ولی الله دهلوی و مولوی. در چارچوب ذهنی او، براساس آرای این شخصیت‌ها، نکاتی بر جسته بود؛ مانند اینکه فقه، بخش کوچکی از دین اسلام را تشکیل داده است، حال آنکه حوزه‌های علمی صرفاً به‌فقه می‌پردازند و دیگر موضوعات از جمله کلام، عرفان، تفسیر و فلسفه را به‌بوته فراموشی سپرده‌اند. من با این نقد، همراهی داشتم؛ با یک تبصره. به اعتقاد من، چنان که به دکتر سروش منتقل کرده‌ام، فلسفه و دین قابل پیوند نیستند و آنچه از امتزاج این دو حاصل می‌شود، «تئوسوفی» است و نمی‌توان آن را «فیلسوفی» نامید. درواقع سخن من آن است که موجودیتی به‌نام فلسفه اسلامی وجود ندارد.

در خاتمه باید گفت این آمدورفت‌های نظری و محتوایی که تا به‌امروز از دکتر سروش عرضه شده و کماکان عرضه می‌شود، بخش مهمی از حیات فکری ما را شکل داده‌اند. امیددارم با برطرف‌شدن موانع چندبعدی گفت‌وگو، بیش از پیش از ایده‌های ایشان بهره بگیریم.